

بررسی مقایسه‌ای الگوهای دموکراسی هابرماس، لاکلاو و موفه

سارا نجف پور^{۱*}، علی تدین راد^۲

^۱ استادیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شهید چمران اهواز

^۲ استادیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

همان اندازه که امروزه در اجتناب‌ناپذیر بودن دموکراسی به‌عنوان الگوی حکومتی مطلوب تردید نیست، در مورد کاستی‌ها و ضعف‌های آن آگاهی وجود دارد. اندیشمندان علوم اجتماعی و به‌ویژه علوم سیاسی از رویکردهای مختلف برای یافتن الگوهایی کامل‌تر و کارآمدتر در تلاش بوده‌اند. هابرماس، لاکلاو و موفه از نظرگاهی پساساختارگرایانه در پی ارائه الگوهایی از سیاست و حکومت دموکراتیک هستند، که پاسخگوی کمبودهای نظریه‌های پیشین بوده و در برقراری سامانی نیک و دموکراتیک در میان منافع، اندیشه‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی و اجتماعی کارا و راهگشا باشد. پرسش اصلی این است که کدام‌یک از دو نظریه پساساختارگرا و دو الگوی دموکراسی مجادله‌ای و مشورتی از امکانات دموکراتیک و واقع‌گرایانه‌تری برخوردارند. در فرضیه‌ای برگرفته از نظریه دموکراسی رادیکال بیان می‌شود که کثرت‌گرایی اجتماعی، برابری، و نفي هرگونه تلاش برای انکار ستیزه‌گری بالقوه و نهفته در روابط انسانی، دموکراسی لیبرال را به رادیکال تبدیل کرده و با جلوگیری از تمامیت‌خواهی به سامان نیک سیاسی منجر می‌شود. با رویکردی تحلیلی-تبیینی، و بهره‌گیری از روش تحلیل مفهومی کیفی آثار نظریه‌پردازان پساساختارگرا درباره دموکراسی، و الگوهای مطرح‌شده در این نظریه‌ها از جنبه‌های مختلف به‌ویژه «نحوه رویارویی با کثرت‌گرایی ارزش‌ها و منابع قدرت سیاسی و اجتماعی»، «امکانات دموکراتیک» و «تحقق‌پذیری» مقایسه خواهد شد، تا میزان ضعف و قوت هر یک تبیین شود. یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که الگوی هابرماس بر پایه بنیان‌های فکری وی قادر نخواهد بود، در واقعیت اجتماعی و متن مناسبات قدرت، تضاد منافع و کثرت گروه‌ها راهگشا باشد. درحالی‌که دموکراسی رادیکال لاکلاو و موفه که ضمن پذیرش تضاد و کشمکش‌ها در رویکردی واقع‌گرایانه در پی آن است که برخوردها و دشمنی‌ها را به کوشش، رقابت و مجادله شهروندان بدل کند، می‌تواند به کامیابی و واقعیت نزدیک‌تر باشد.

واژه‌های کلیدی: دموکراسی مشورتی، دموکراسی رادیکال، ارنستو لاکلاو، شانتال موفه، یورگن هابرماس

* نویسنده مسئول، رایانامه: s.najafpour@scu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۲۸ تیر ۱۴۰۰، تاریخ تصویب: ۳۰ خرداد ۱۴۰۱

۱. مقدمه

مردم‌سالاری (دموکراسی) به‌منزله شکلی مشروع و کارآمد از حکومت در عصر معاصر پسندیدگی زیادی یافته است و حتی رژیم‌های دیکتاتور هم در پی آن‌اند که خود را دموکراتیک بنامند (هلد، ۱۳۹۷: ۱۳). اغلب این موضوع را حاکی از موفقیت‌های این الگوی سیاسی می‌شمارند که برخی مدل لیبرال آن را گونه نهایی حکومت بشری می‌نامند، اما بسیاری از نظریه‌پردازان سیاسی بر آن‌اند که این الگو با مسائل و مشکلاتی همراه است و نارضایتی‌های زیادی را به‌همراه آورده است. سرخوردگی و نارضایتی مردم از نهادها و احزاب و سازمان‌های دموکراتیک، از مشکلاتی است که پیامد آن، بدبینی به سیاست و سیاستمداران و بی‌اعتمادی به ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک را تشدید می‌کند. دموکراسی نمایندگی^۱ در روزگار ما به‌شدت مورد انتقاد قرار دارد (نش، ۱۳۹۸: ۲۵۵). در این زمینه مباحث گسترده‌ای در خصوص نظریه دموکراسی جاری است که هریک الگوها و طرح‌هایی برای رفع مشکلات و بهبود شرایط دارند که از این میان دو الگوی برجسته به اندیشمندی تعلق دارد که پساساختارگرا خوانده می‌شوند و در گذر از جبرگرایی (دترمینیسم)^۲ مارکسیستی، در رویکردی فرهنگی در خصوص سامان سیاسی نیک با تعلق خاطر به ارزش‌های دموکراتیک نظریه‌پردازی می‌کنند. در رویکرد این نظریه‌پردازان، به‌جای توجه ویژه به زیربنای اقتصادی، بر عوامل روبنایی همچون فرهنگ، ایدئولوژی و سیاست در تحقق اهداف مارکسیسم و نقد سرمایه‌داری مدرن تأکید می‌شود. به‌عبارت دیگر، در عین پایبندی به مبانی اندیشه‌های مارکسیستی، با رویکردهای ضددموکراتیک و گرایش‌های تقلیل‌گرا و تفسیر تحولات تاریخی در پرتو یک عامل خاص به مخالفت برمی‌خیزند. پسامارکسیست‌ها به عاملیت جبری طبقه کارگر در انقلاب پرولتاریایی و جهان‌شمولی این انقلاب اعتقادی ندارند و به‌جای آن ضمن موضع‌گیری‌های انتقادی و روشن در خصوص جامعه مدرن و سرمایه‌داری پیشرفته، گرایش‌های دموکراتیک‌تری را دنبال می‌کنند و در پی سوق دادن شرایط به سمت و سوی رهایی بشر هستند (لچت، ۱۳۹۸: ۲۶۹-۲۶۱).

دموکراسی مشورتی^۳ هابرماس و دنبال‌روان او از متن‌فدترین دیدگاه‌ها در این رویکرد است. از سوی دیگر، لاکلائو و موفه نیز به‌ویژه پس از نگارش کتاب *هژمونی و استراتژی* سوسیالیستی الگویی دیگر از دموکراسی را ارائه می‌دهند که به مدل *مجادله‌ای*^۴ (یا *مشاجره‌ای*) معروف است. رویکردها و دیدگاه‌های هابرماس از یک‌سو، و لاکلائو و موفه از سوی دیگر، اگرچه در پساساختارگرا بودن مشترک‌اند، تفاوت‌های زیادی دارند. در اینجا به دو پرسش

-
1. Representative Democracy
 2. Determinism
 3. Deliberative Democracy
 4. Agonistic Democracy

پژوهشی زیر پاسخ داده خواهد شد: ۱. کدام یک از این دو نظریه دارای امکانات دموکراتیک و نزدیک به واقعیت بیشتری هستند؟ ۲. دلیل اصلی این مسئله چیست؟ به بررسی و مقایسه این دو الگو در نحوه رویارویی با کثرت‌گرایی (پلورالیسم)^۱ ارزش‌ها، و منابع قدرت سیاسی-اجتماعی، واقع‌گرایی، و توجه به عرصه عمل و واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌پردازیم. در فرضیه‌ای برگرفته از نظریه دموکراسی رادیکال بیان می‌شود که کثرت‌گرایی اجتماعی، برابری، و نفی هرگونه تلاش برای انکار ستیزه‌گری بالقوه و نهفته در روابط انسانی، دموکراسی لیبرال را به رادیکال تبدیل کرده و با جلوگیری از تمامیت‌خواهی به سامان نیک سیاسی منجر می‌شود.

با استفاده از روش تحلیل مفهومی کیفی آثار نظریه‌پردازان پساساختارگرا، دو الگوی مطرح‌شده در این دو نظریه از جنبه‌های مختلف به‌ویژه «نحوه رویارویی با کثرت‌گرایی ارزش‌ها و منابع قدرت سیاسی و اجتماعی»، «امکانات دموکراتیک»، و «تحقق‌پذیری» مقایسه می‌شود تا میزان ضعف و قوت هریک تبیین شود. مهم‌ترین اهداف به‌کارگیری روش تحلیل مقایسه‌ای در چارچوب مطالعات نظام‌مند، توصیف زمینه‌ای، طبقه‌بندی، پیش‌بینی و آزمون فرضیه‌ها هستند (کوثری، ۱۳۸۷: ۲۵۶). به‌عبارت دیگر، هدف اصلی این روش یافتن نظریه اشتراک در جهت تدوین نظریه، یا تأیید و ابطال نظریه‌های موجود، همچنین یافتن نقاط اختلاف برای رسیدن به گونه‌شناسی است (هرسیچ، ۱۳۸۰: ۱۵-۱۲). در پژوهش حاضر دو گونه یا به‌عبارت بهتر «دو الگوی دموکراسی» به‌مثابه «دو مورد» مشابه در اندیشه‌های پساساختارگرا مقایسه می‌شوند که در آن «واحد تحلیل دموکراسی» است. «متغیرهای» مهم مورد بررسی عبارت‌اند از: ۱. نحوه رویارویی با کثرت‌گرایی ارزش‌ها و منابع قدرت سیاسی و اجتماعی و ۲. واقع‌گرایی و توجه به عرصه عمل و واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی. برای رسیدن به این مقصود در این مقاله، نخست آرای اندیشمندان موردنظر درباره دموکراسی توصیف شده، سپس بر مبنای متغیرهای تعریف‌شده مقایسه و تحلیل شده و در نهایت یافته‌های پژوهش ارائه خواهد شد.

۲. هابرماس و دموکراسی مشورتی

هابرماس از معدود اندیشمندانی است که از یک‌سو با دیدگاه انتقادی به دموکراسی‌های موجود نگرینسته و از سوی دیگر در پی ریشه‌یابی و راه‌حل رفع مشکلات آنها برآمده است. وی به سنت روشنگری و آرمان‌های وابسته به آن در مورد ترقی و آزادی تعلق دارد. وی معتقد است که انسان‌ها با بهره‌گیری از عقل توان آن را دارند که از منفعت شخصی، پیش‌داوری و جزم‌اندیشی فراتر روند. در این زمینه زندگی سیاسی دموکراتیک تنها در جایی رشد می‌کند که

نهادهای موجود امکان بحث درباره امور مهم همگانی را برای شهروندان فراهم کنند (هابرماس، ۱۳۹۹). مهم آن است که هنجارها و نهادها به گونه‌ای ساخته شوند که در نتیجه آن یک قلمرو زندگی عمومی پدید آید که حامی و محافظ ارتباط آزاد باشد. هابرماس «حوزه عمومی» را در رویکردی مکانی و جامعه‌شناختی به مثابه بخشی از اقتدار عمومی خارج از دولت معرفی می‌کند که محل بحث، گفت‌وگوی عقلانی و انتقادی و محل تلاقی منافع عمومی است (هابرماس، ۱۳۹۹: ۵۰-۱۷). وی در تشریح این رویکرد از مثال تاریخی شکل‌گیری حوزه عمومی در سده هجدهم سود می‌برد. ساختارهای اجتماعی این حوزه عمومی شامل قهوه‌خانه‌های مشهور سده هجدهمی لندن و شهرهای دیگر انگلستان می‌شد که در آن مردم آثار روزنامه‌نگارانی چون ادیسون و استیل را با علاقه می‌خواندند (هابرماس، ۱۳۹۹: ۷۵). از این محیط‌ها برای بحث‌های اجتماعی، سیاسی، ادبی و روشنفکری هم استفاده می‌شد و از این راه بود که بورژوازی تماس اجتماعی بی‌حدوحصری با اشراف‌زاده‌ها (از طبقه آریستوکرات) و روشنفکران سرآمد پیدا کرد (هابرماس، ۱۳۹۹: ۶۵-۶۲). حوزه عمومی به مثابه جایگاه بحث عقلانی درباره مسائل کلان سیاسی بود که شکل‌گیری دموکراسی پارلمانی را امکان‌پذیر ساخت و به ارتقای آرمان‌های روشنگری یعنی برابری، عدالت و حقوق بشر کمک کرد، اما در سرمایه‌داری پیشرفته و دولت رفاه، حوزه‌های خصوصی و عمومی متداخل و مخدوش و از این‌رو امکان شکل‌گیری حوزه عمومی مکانی و گفت‌وگوی عقلانی و انتقادی سخت می‌شود (هابرماس، ۱۳۹۹: ۹۶-۸۸). در اینجا هابرماس که گویی در تلقی مکانی حوزه عمومی به بن‌بست رسیده است، ضمن حفظ این مفهوم در آثار بعدی خود، پیدایش حوزه عمومی را در ساختارهای قراردادی (بین‌الذنهانی) ممکن می‌داند (Habermas, 1987: 2).

هابرماس بر این باور است که دموکراسی‌های امروز با گسترش و دخالت عقل ابزاری در تمامی شئون زندگی انسان به نوعی سلطه منجر شده‌اند و جامعه زیر سلطه عقل ابزاری و نظام اقتصادی و سیاسی یا همان پول و قدرت قرار گرفته است. حوزه عمومی و «جهان‌زیست» در مقابل «نظام» متشکل از قدرت دولت و پول، تضعیف شده است (Habermas, 1987: 185). در واقع، هابرماس معتقد است همزمان با رشد فزاینده صنعتی شدن و پیدایش رسانه‌های توده‌ای عامه‌پسند، حوزه عمومی رو به زوال رفته است. از نگاه هابرماس این موضوع پیامدهای مخربی برای اصول پذیرفتنی دموکراسی داشته، به گونه‌ای که به تدریج شهروندان به توده‌های غیرسیاسی تبدیل شدند که تنها متقاضی استفاده از خدمات حمایتی دولت هستند و در قبال جامعه با بی‌اعتنایی رفتار می‌کنند و احساس مسئولیتی ندارند (هابرماس، ۱۳۹۹: ۳۱۸-۳۰۷). از نگاه هابرماس خطر استعمار زیست‌جهان به وسیله نظام به شدت تهدیدکننده است که به تحریف آن منجر می‌شود، زیرا در زیست‌جهان رویکرد کنش به سمت درک متقابل است، اما در سطح

نظام یا سیستم تنها بر کنترل ابزاری و کارآمدی تأکید می‌شود (Habermas, 1987: 318). وی معتقد است در دموکراسی‌های پارلمانی امروز نظام‌ها قدرتی بیش از اندازه دارند و حوزه عمومی به‌شدت از سوی نظام مورد تعرض قرار گرفته و سرکوب شده است. این در حالی است که ساختارهای یک حوزه عمومی سرکوب می‌شوند و آلوده به قدرت، هر نوع بحث روشنگر و مفید را طرد می‌کنند. هابرماس این را «تکنیکی کردن» زیست‌جهان می‌نامد که از عواقب و نتایج آن محدود و مقید کردن فرایندهای ارتباطی زیست‌جهان است (لسناف، ۱۳۹۴: ۴۱۲-۴۱۱). هابرماس به‌عنوان راه برون‌رفت از چنین وضعیتی «کنش ارتباطی» مبتنی بر «عقلانیت ارتباطی» را پیشنهاد می‌کند که می‌تواند دوباره زمینه‌های ایجاد زیست‌جهان و حوزه عمومی مستقل را فراهم آورد. حوزه عمومی‌ای که در آن هیچ نیرویی به‌جز نیروی استدلال بهتر اعمال نمی‌شود و همه انگیزه‌ها به‌جز انگیزه جست‌وجوی مشترک برای حقیقت کنار گذاشته می‌شوند (میلر، ۱۳۹۸: ۱۰۸).

دموکراسی نهایی هابرماسی در عقلانیت ارتباطی، گفت‌وگوشنود و شکل‌گیری اراده گفت‌وگویی در عرصه عمومی محقق می‌شود. در آثار متأخر هابرماس چرخشی بزرگ به سوی فلسفه زبان وجود دارد که می‌کوشد از فلسفه سوژه و آگاهی که به بن‌بست‌های نظری منجر شده بود، گذر کرده و رویکردی زبان‌شناختی اتخاذ کند. زبان، زمینه‌ساز رسیدن به آزادی و رهایی است و از راه کنش ارتباطی مبتنی بر گفت‌وگو عمل می‌کند. کنش ارتباطی کنشی است که «متماایل به دستیابی، حفظ و تجدید توافق است» و گویندگان و شنوندگان را متعهد می‌سازد تا به ادعاهای یکدیگر در بیان اهداف و مقاصد فردی خود توجه کنند. به بیان دیگر، کنش ارتباطی در پی آن است تا اهداف و آرمان‌های مشخص فردی را با فهمی مشترک از اهداف و باورهای جمعی هماهنگ سازد و در بستر زیست‌جهان می‌تواند وجود داشته باشد (Habermas, 1996: 22). کنش ارتباطی به تعامل دست‌کم دو عامل اشاره دارد که می‌توانند سخن بگویند و روابط شخصی برقرار می‌کنند. این عاملان در پی رسیدن به درکی درباره وضعیت عمل و نقشه‌های عمل خود هستند تا اعمالشان را براساس توافق، هماهنگ کنند (Habermas, 1984: 86).

کنش ارتباطی که در آن رسیدن به توافق، غایتی فی‌نفسه است، از عقلانیت ویژه به خود برخوردار است که همان عقلانیت ارتباطی است. به گمان هابرماس، در کنش ارتباطی معیار سنجش عقلانیت، ادعاهای اعتباری عقلانی نقدشدنی است که در گفت‌وگو شکل می‌گیرند (Habermas, 1984: 86). کنش ارتباطی به شرطی اعتبار دارد که کنش کلامی در وضعیت آرمانی صورت گرفته و از تناقض رفتاری گوینده به دور باشد تا صداقت روشن شود و آزمون‌پذیر باشد تا حقیقت اثبات شود، مهم‌تر اینکه انتقادپذیر باشد تا درستی آن نیز تضمین

شود (Habermas, 1979: 53-54؛ هولاب، ۱۳۹۷: ۳۹). «وضعیت آرمانی گفتار» وضعیتی است که در آن کنشگران از موهبت توانایی گفت‌وگو به‌طور برابر برخوردارند، برابری اجتماعی همدیگر را به رسمیت می‌شناسند و گفت‌وگوی آنان از راه ایدئولوژی یا شناخت غلط مخدوش نمی‌شود (Thompson & Held, 1982: 261-262). ادعای هابرماس این نیست که این «وضعیت آرمانی گفتار» به‌طور کامل در عمل محقق می‌شود، یا ما ناگزیر به آن می‌رسیم، بلکه از نظر او این مفهوم برای تحلیل انتقادی ارتباطات اجتماعی موجود ابزاری اکتشافی به‌شمار می‌رود و آرمانی یوتوپیایی^۱ است که انسان‌ها می‌توانند برای رسیدن به آن تلاش کنند (جلایی‌پور و محمدی، ۱۳۹۸: ۲۴۳).

از منظر هابرماس، زبان تنها وسیله ارتباطی نیست تا با آن بتوانیم تجربه‌های خود را از جهان پیرامون انتقال دهیم، بلکه زبان واسطه قدرت و سلطه اجتماعی هم به‌شمار می‌آید (Habermas, 1990: 172). از نگاه هابرماس و با استفاده از کنش ارتباطی نقادانه (که بر زبان استوار است)، می‌توان به اجماع در حوزه عمومی دست یافت و در نتیجه زیست‌جهان را از استعمار نظام رها کنید، زیرا جوامع محصولات کنش‌های انسانی به‌شمار می‌آیند که به‌نوبه خود به‌وسیله هنجارها و ارزش‌ها ساخته شده‌اند. برای درک تغییر اجتماعی، باید تحول این هنجارها و ارزش‌ها را بررسی کنیم. مبنای انتقاد اجتماعی در زیست‌جهان، در هدفی نهفته است که تکامل اجتماعی به سمت آن حرکت می‌کند، نوعی عقلانیت جهان‌شمول که همه به یکسان در آن مشارکت دارند، وضعیتی که در آن ارتباط منحرف نمی‌شود، نوعی «وضعیت کمال مطلوب گفت‌وگو» که هابرماس سعی کرده است طرح کلی آن را بدهد (کرایب، ۱۳۹۹: ۳۰۴).

در مجموع، می‌توان گفت که هابرماس بر آن است که جامعه سیاسی‌ای را که بر مبنای رویکردی عقلانی نسبت به مشروعیت به توافق و همگرایی رسیده است، نظریه‌پردازی کند و از این‌رو نهادهای دموکراتیک باید نماینده نفع عمومی، برابری و بی‌طرفی و عقلانیت باشند. در این زمینه هابرماس در عرصه جهانی و بین‌المللی هم به آغاز دوران جدیدی از جامعه سیاسی در آینده امیدوار است. جامعه‌ای که عصر دولت-ملت مبتنی بر همانندی فرهنگی و قومی را پشت سر می‌گذارد و به عصر «حقوق و وظایف مساوی برای همه شهروندان در پناه قانون» گام برمی‌دارد. این نظریه «استدلالی» دموکراسی، به چیزی فراتر از «میهن‌پرستی مبتنی بر قانون اساسی» نیاز دارد که شهروندان به آن متعهد شوند. وی بر آن است که بدیل این شرایط یعنی فرایندی دموکراتیک برای گذار به فراسوی دولت-ملت را از حیث مطلوب و میسر بودن بررسی کند و برای چالش‌های منظومه پساملی پاسخ بیابد. در این زمینه با تحلیل چهار موضع

۱. مربوط به آرمانشهر (مدینه فاضله) Utopia بودن

متفاوت بدبینان به اتحاد اروپا، طرفداران اروپا به مثابه بازاری مشترک، طرفداران فدرالیسم اروپا و مدافعان حکومتی جهانی به این نتیجه می‌رسد که تصویر سیاست و دموکراسی آینده تصویری است از «نظام مذاکره بین‌المللی که توافق بین بازیگران دولتی را میسر می‌کند. بنابراین روش دموکراتیک دیگر قوت مشروعیت خود را تنها یا حتی در وجه غالب از مشارکت سیاسی و ابراز اراده سیاسی نمی‌گیرد، بلکه بیشتر از دسترسی به فراگردی سنجیده می‌گیرد که ساحت آن مقتضی رسیدن به نتایج پذیرفتنی عقل است» (هابرماس، ۱۳۹۶: ۱۶۱-۱۶۰).

بر مبنای این نظریه، جامعه سیاسی می‌تواند خواست سیاسی‌اش را به شکل گروهی تعریف کند و آن را در سطح نظام قانونگذاری به منزله یک خط‌مشی سیاسی عملی سازد. ضروری‌ترین کار برای رسیدن به این مسئله، وجود یک حوزه عمومی فعال است، جایی که مسائل مورد علاقه همگان به گفت‌وگو گذاشته شود، موضوعات سیاسی نقد و بررسی شوند و نیروی افکار عمومی توان تأثیر گذاردن بر نظام سیاسی را داشته باشد (جلایی‌پور و محمدی، ۱۳۹۸: ۲۴۵-۲۴۴).

نهادهای دموکراتیک در الگوی هابرماس مشروعیت خود را از آنجا می‌گیرند که تصمیم‌های اتخاذ شده برآمده از نتیجه دیدگاه‌های بی‌طرفانه‌ای است که منافع همه را به‌طور یکسان در نظر گرفته است و از پایه این تصمیم‌ها از «ترتیبات انتخاب‌های جمعی الزام‌آوری برمی‌آید که شرایط استدلال عمومی آزادانه‌ای را میان افراد برابری که تصمیم‌های مزبور بر آنها اعمال می‌شود، برقرار می‌سازد». در این الگو صرف مصالحه و موافقتی موقت در نظر نیست، بلکه کنش ارتباطی و برآمد آن، یعنی قدرت ارتباطی هدف است. در اینجا مهم آن است که برآیند فرایندهای تصمیم‌گیری جمعی برآمدی از تعامل جمعی عقلانی و منصفانه افراد برابر و آزاد باشد (موفه، ۱۳۸۸: ۱۹۳).

۳. دموکراسی مجادله‌ای لاکلائو و موفه

لاکلائو و موفه با مشاهده ناکارآمدی دیدگاه‌های نظری مارکسیستی و لیبرالیستی در تحلیل رویدادهای سیاسی، اقتصاد و اجتماعی معاصر، تلاش می‌کنند با ارائه رویکردی شالوده‌شکنانه، سیاست، منازعات سیاسی- اجتماعی و شکل‌گیری نظام هویت‌ها در عرصه سیاست و فرهنگ را به کانون بحث و نظریه‌گفتمان خویش وارد سازند (Laclau & Mouffe, 2001: 46-47).

آنها در ۱۹۸۵ در کتاب *هژمونی و استراتژی سوسیالیستی: به سوی یک سیاست رادیکال* بنیان‌های نظریه‌ای پسا ساختارگرا را پایه‌گذاری می‌کنند که ضمن عبور از تنگناهای مارکسیسم ارتدکس به نقش‌کنشگر اجتماعی می‌پردازد و با تأکید بر ضرورت دو مفهوم «هژمونی» و «خصوصیت» در فهم ماهیت امر سیاسی، در پی احیای جایگاه آن در سیاست و دموکراسی و به‌طور کلی زندگی اجتماعی‌اند (لچت، ۱۳۹۸: ۲۸۲). لاکلائو و موفه با نگاهی خوش‌بینانه بر آن‌اند

که سیاست همواره مقوله‌ای فرهنگی است و از این رو ناپایداری و بی‌ثباتی جامعه معاصر امکان مبارزه سیاسی و دگرگونی روابط اجتماعی را در دموکراسی رادیکال اجازه می‌دهد (نش، ۱۳۹۸: ۲۷۴).

از نظر لاکلاو و موفه نظریه انقلاب مارکسیستی متکی بر ایده انقلاب طبقه کارگر به طرد، الغا و نابودی دیگر گروه‌ها و تفاوت‌های اجتماعی که در بطن نظام سرمایه‌داری وجود دارند، می‌انجامد و در نهایت به تقابل توده‌های مردم و محرومان با طبقه کارگر منجر خواهد شد. این نظریه، در حقیقت چیزی جز ساده‌سازی ساختارهای اجتماعی و نادیده گرفتن تفاوت‌های اجتماعی نیست که در نهایت به تمامی‌خواهی (توتالیتراریسم)^۱ خواهد انجامید (Laclau & Mouffe, 2001: 47). لاکلاو و موفه بر آن‌اند که رویکرد مارکسیستی که طبقه کارگر را یگانه عامل و سوژه حرکت تاریخی تلقی می‌کند، از دیدگاهی نشأت می‌گیرد که می‌پندارد تمامیتی تاریخی و اجتماعی درک‌شدنی و فهم عقلانی وجود دارد و بر این مبنا برای تغییر تاریخ هم عامل یگانه ممتازی است. مانع اساسی درک ماهیت بنیادین کشمکش‌های اجتماعی و سیاسی برداشتی است که امور اجتماعی را فهم‌پذیر و به‌درستی عقلانی می‌داند و معتقد است که تمامی اجزا، عناصر و فرایندهای آن را می‌توان به‌دقت و وضوح به شناسایی عقل درآورد. این برداشت از امکان تعیین عقلانی تمامیت تاریخ و جامعه پدیده‌ای نو است که تنها در طلیعه‌های مدرنیته پدیدار می‌شود و به گمان لاکلاو و موفه امروزه با تضعیف آن نباید به دام پوچ‌انگاری (نیپیلیسم)^۲ و تصادفی انگاشتن زندگی اجتماعی و سیاسی افتاد، بلکه آنها در رویکردی نوین در زمینه فهم مسائل اجتماعی و سیاسی معتقدند که معنای کنش‌ها و رخدادهای تاریخی به شکلی عمل‌گرایانه و هژمونیک از مسیر کشمکش‌ها و پیکارهای اجتماعی برساخته شده‌اند (لاکلاو و موفه، ۱۳۹۷: ۲۳۷-۲۳۳).

هویت‌های اجتماعی و سیاسی در رویکرد لاکلاو و موفه برساخته هژمونی و روابط قدرت در جامعه هستند و هر هویت و عینیت اجتماعی‌ای در رابطه با قدرت و هژمونی برساخته و تعیین شده است؛ امری که خود موقت و همواره متزلزل است. در این رویکرد، مناسبات اجتماعی برساخته قدرت هستند و از این رو، هدف سیاست دموکراتیک سازگاری این قدرت با ارزش‌های دموکراتیک است (لاکلاو و موفه، ۱۳۹۷: ۲۲۸-۲۲۲). در این زمینه در مدل سیاست دموکراتیک رادیکال، احساسات و عواطف باید به‌سوی طرح‌های دموکراتیک بسیج شود و عوام‌گرایی (پوپولیسم)^۳ مفهومی است که لاکلاو از این منظر بر آن تأکید می‌کند. در اندیشه لاکلاو دموکراسی رادیکال و پوپولیسم برهم نهاده هستند و «بازیگران سیاسی همیشه

-
1. Totalitarianism
 2. Nihilism
 3. Populism

می‌خواهند- تا حدودی- بازیگران عوام‌پسند باشند» (Laclau, 2006: 112). در این دیدگاه، پوپولیسم مداخله مردم در مقام سوژه سیاسی در راستای پیگیری مطالباتی ویژه است که به واسطه یک موضوع یا عامل منفی مشترک در قالب یک اراده جمعی یگانه گرد آمده و کارزار سیاسی فراگیری را بر ساخته‌اند. پیدایش پوپولیسم با پیوند هرچند موقت سوژه‌های اجتماعی و مطالباتشان و نیز رویارویی آنها در برابر یک دشمن یا «دیگری» روی می‌دهد. این رویارویی «خودی» و «دیگری» یا «ما» و «آنها» در مرز ضدیتی (آنتاگونیستی)^۱ اتفاق می‌افتد (Avgitidou & Koukou, 2008: 85-95).

لاکلائو و موفه در حوزه سیاست جهانی و بین‌المللی نیز استدلال مشابهی را دنبال می‌کنند و بر آن‌اند که فضای بین‌الملل امروز از بسیاری جنبه‌ها شبیه سیاست داخلی و بدون مباحثه‌ای مجادله‌ای در خصوص جایگزین‌های ممکن و بالقوه برای آن است. از نظر ایشان ما از زمان پایان جنگ سرد تا به امروز در دنیایی تک‌قطبی زندگی می‌کنیم که فقدان امکانات جایگزین مشروع برای نظم هژمونیک مسلط این معنا را در پی دارد که مقاومت در برابر این نظم هژمونیک نمی‌تواند به شکل‌های مشروع بیان شود. بر همین اساس چنان مقاومت‌هایی تضادهایی را به دنبال می‌آورند که وقتی که به حد انفجار می‌رسند، شکل‌های ستیزه‌جویانه می‌گیرند و پایه‌های نظم موجود را به چالش می‌کشند. از نظر موفه، نبود مجراهای سیاسی برای به چالش کشیدن هژمونی الگوی نولیبرال جهانی شدن، سرچشمه فزونی گفتمان‌ها و کنش‌های بازدارنده و رادیکال در برابر نظم حاکم است. وی بر آن است که راه‌حل مخصصه کنونی در استقرار دموکراسی جهان‌وطنی نیست، زیرا رویکرد جهان‌وطنی به دموکراسی با وجود قاعده‌مندی، جهانی فراسوی هژمونی و سلطه را پیش‌فرض قطعی خود تلقی کرده و بر مبنای آن به انکار ابعاد امر سیاسی پرداخته است. این دیدگاه همچنین بر تعمیم الگوی غربی استوار است و برای کثرت‌گرایی الگوهای جایگزین مشروع جایی نمی‌گذارد (Mouffe, 2009: 550-554).

به اعتقاد موفه کسانی که فکر می‌کنند هدف سیاست- در سطح ملی یا بین‌المللی- باید ایجاد اجماع در خصوص الگویی واحد باشد، امکان هرگونه مشاجره مشروع را سلب می‌کنند و سبب پیدایش بسترهای بروز شیوه‌های خشونت‌آمیز ستیزه‌گری می‌شوند. وی تنها راه‌حل را در کثرت‌گرایی هژمونی و کنار گذاشتن امید واهی به یکسان‌سازی سیاسی جهان می‌داند. «ما باید از استقرار یک جهان چندقطبی مجادله‌ای سازمان‌یافته پیرامون چندین واحد بزرگ منطقه‌ای با فرهنگ‌ها و ارزش‌های متفاوت دفاع کنیم. البته قصد ندارم که بی‌سبب وانمود کنم این کار به تضادها پایان خواهد داد، اما بر آنم که این تضادها در مقایسه با دنیایی که در آن

الگوی واحد اقتصادی-سیاسی به مثابه یگانه الگوی مشروع ارائه و نام عقلانیت و اخلاقیات فرضی برتر به همه گروه‌ها و احزاب تحمیل می‌شود، از گرایش به اشکال ستیزه‌جویانه دورتری بهره می‌برند» (Mouffe, 2009: 555-560). در اندیشه موفه، امید به نظم جهانی دموکراتیک در واقع چیزی جز یک جهان تک‌قطبی که در آن الگوی غربی دموکراسی به عالم تحمیل می‌شود، نیست و جز پیامدهایی شوم و ناگوار به همراه نخواهد داشت. وی به واکنش‌های متعدد توأم با خشونت جوامعی که ارزش‌ها و فرهنگ‌های محلی آنها به اشکال نامشروع از سوی جهانی‌سازی^۱ الگوی غربی و کوشش برای هم‌سنگ‌سازی جهان مورد تهدید قرار گرفته، اشاره می‌کند و در نهایت ابراز می‌دارد که بی‌تردید جهان چندقطبی شامل رژیم‌های متکثر و متنوع بهتر از جهان تک‌قطبی حاضر خواهد بود، زیرا احتمال کمتری وجود دارد که چنین جهانی به پیدایش اشکال بی‌پایان ستیزه‌گرایی بینجامد (Mouffe, 2009: 555-561). جهانی چندقطبی، دموکراسی بر مبنای شیوه‌های متفاوت برآمده از آرمان‌های نهفته در بسترهای مختلف، شکل‌های متنوعی به خود خواهد گرفت.

لاکائو و موفه کمرنگ شدن عقلانیت غایت‌گرای مدرنیته و گرایش‌های جبرگرا (دترمینیستیک)^۲ را روزه‌ای امیدبخش برای دموکراسی می‌بینند و گسترش تفاوت‌ها و توزیع قدرت را به نفع دموکراسی می‌دانند. این موضوع که به جای آنکه رسالت تغییر تاریخ و نجات بشریت را در طبقه‌ای خاص ببینیم که در نهایت به توتالیتاریانیسم می‌انجامد، می‌توانیم امیدوار باشیم که کثرت کنشگران و هویت‌های بازیگر در عرصه اجتماعی و سیاست که هریک در کنش با دیگری در پی تحقق مطالبات خویش از مسیرهای جزئی و خرد هستند، به حرکت در مسیر پویایی و رشد دموکراسی کمک خواهد کرد. تکثر اجتماعی و زوال عقلانیت تمامیت‌گرا دو شرط تحقق و پیش‌روی دموکراسی هستند. مسئله پیش‌روی لاکائو و موفه در این مسیر آن است که چنانچه کلیتی که از کنش جزئی‌ها و هویت‌های متکثر برمی‌آید، در سمت و سوی دموکراتیک پیش نرود، جزئی‌ها نیز از این مسیر به دور خواهند افتاد. به عبارت دیگر، از آنجا که مبانی عقلانی، قطعی و تثبیت‌شده در مورد هویت‌ها وجود ندارد، مفصل‌بندی آنها حول مسائل خاص صورت خواهد پذیرفت که موقتی و نسبت به گروه‌های دیگر حساس و بیمناک خواهد بود. از این رو چالش و مسئله، برقراری نوعی تعادل میان کلیت‌باوری^۳ و جزئی‌گرایی^۴ است.

-
1. Universalization
 2. Deterministic
 3. Generalism
 4. Particularism

لاکلائو و موفه می‌خواهند دموکراسی را از تنگنای کلیت‌باوری تمامی‌خواه (توتالیتر)^۱ و جزئیت‌گرایی آنارشستی به‌پیش ببرند، و معتقدند که از پایه دموکراسی در میانه این تنگنا و کشمکش است که محقق می‌شود، و گرنه سلطه اندیشه کلیت‌گرا به معنای نابودی دموکراسی است. از سوی دیگر، بدون حضور و وجود جزئیت‌ها، نیروها، عناصر و هویت‌های متکثر اجتماعی و رقابت و کشمکش نیز به معنای دموکراسی نخواهد بود. دموکراسی در شکاف میان این دو کوه سنگین و بر لبه باریک این دو پرتگاه محقق خواهد شد (لاکلائو و موفه، ۱۳۹۷: ۲۸۶-۲۸۲). هرگونه قطعیت در این عرصه و میدان دموکراسی، موقتی خواهد بود و بر این مبنا، ضمن حضور و بازیگری کثرت‌ها، قبضه قدرت و کلیت‌گرایی مطلق توتالیتر ناممکن می‌شود، و چرخش قدرت همواره جاری است.

لاکلائو بر آن است که این هویت‌یابی موقت از راه هژمونی ممکن می‌شود، و در شرایط زوال مبانی کلی، برساختن امر اجتماعی را ممکن می‌سازد؛ امکانی که به‌مثابه شرط دموکراسی رادیکال خود موقتی و گذراست (Laclau, 1991: 56-59). در این کنشگری سوژه‌های اجتماعی هژمونی نقش مؤثری دارد. به‌عبارت دیگر، چنین فعالیتی همواره برای موفه هژمونیک است (Tambakaki, 2009: 101-116). هژمونی به گمان لاکلائو براساس قدرت که تبیین‌کننده و پیونددهنده تعارض‌های اجتماعی است، هویت اجتماعی را شکل می‌دهد؛ هرچند این هویت‌سازی موقت باشد (لچت، ۱۳۹۸: ۲۸۳). هژمونی نوعی مفصل‌بندی ویژه یک نظم گفتمانی خاص است.

۴. مقایسه دموکراسی مشورتی و مجادله‌ای

پس ارائه توصیفی کلی از دو الگوی دموکراسی در آرای هابرماس و لاکلائو و موفه در اینجا به مقایسه این دو الگو می‌پردازیم و برای این کار دو متغیر «نحوه رویارویی با مسئله کثرت‌گرایی ارزش‌ها و منابع و گروه‌های قدرت سیاسی و اجتماعی»، «واقع‌گرایی و توجه به عرصه عمل و واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی» را در هر دو مورد به بررسی تطبیقی می‌گذاریم.

۴.۱. نحوه مواجهه با مسئله کثرت‌گرایی ارزش‌ها و منابع و گروه‌های قدرت سیاسی و اجتماعی

دموکراسی مشورتی در مبانی فکری و تاریخی به‌نوعی در برابر دموکراسی توده‌ای^۲ که توسط شومپیتر طرح شده است، قد علم می‌کند. در الگوی توده‌ای رویکرد هنجاری و اراده و خیر عمومی در برابر رویکردهای توصیفی به دموکراسی کنار گذاشته می‌شود و به مصالحه میان

1. Totalitarian
2. Aggregative

منافع به جای تشویق به اجماع موهوم در خصوص خیر تأکید می‌شود. در اینجا مردم به انتخاب رهبران بسنده می‌کنند و دموکراسی روندهایی است برای رفتار با پلورالیسم گروه‌های ذی‌نفوذ. در برابر، نظریه پردازان هنجاری سیاسی از جمله رالز این الگو را عامل اصلی نارضایتی‌ها، سرخوردگی و بحران مشروعیت دموکراسی غربی تلقی کرده و خواهان بهبود بعد اخلاقی نظریه دموکراسی ضمن حفظ و تأکید بر تکثرگرایی شده‌اند. به عبارت دیگر، هدف آنها بازگرداندن بعد اخلاقی لیبرالیسم و سازش دموکراسی و ارزش‌های لیبرال است (موفه، ۱۳۸۸: ۱۸۹-۱۸۸). دموکرات‌های مشورتی بر آن‌اند که از راه روندهای مناسب تعامل، تأمل و مشورت می‌توان به توافقی میان دعاوی لیبرالیسم و دموکراسی رسید که این روند مناسب در اندیشه هابرماس و طرفداران او از راه بازتعریف حاکمیت مردم در کنش ارتباطی و مناسبات بین‌ذهنی ممکن می‌شود. در این رویکرد بر امکان برقراری حکومت، اقتدار و مشروعیت براساس استدلالی عمومی و برداشتی هنجاری و غیرابزاری از عقلانیت (عقل ارتباطی) تأکید می‌شود. به عبارت دیگر نهادهای لیبرال مظهري از شکل آرمانی عقلانیت عملی‌اند. اگر رالز به دنبال کشف اصولی اساسی برای عدالت و رای پرده جهل یا وضعیت اولیه است که همگان در فراسوی علایق خاص خود در مورد آنها توافق داشته باشند، هابرماس بر آن است که در یک وضعیت آرمانی گفت‌وگو و از مسیر کنش ارتباطی و فهم بین‌الذهانی همگان را به تفاهم برساند.

اگر در دیدگاه جمهوری خواه دموکراسی فرایندهای دموکراتیک به گفتمان‌های اخلاقی و فضیلت‌های شهروندان اتکا دارد و به عبارتی مسائل سیاسی و فرهنگی و اجتماعی پلورالیستی را به مسائل اخلاقی تقلیل می‌دهد و در برابر دموکراسی لیبرال بر شکاف بنیادین دولت و جامعه اتکا دارد و از ماهیت بین‌الذهانی سیاست غفلت می‌ورزد، دموکراسی مشورتی هابرماس در مواجهه با بن‌بست‌های فلسفه سوژه‌محور یا فلسفه آگاهی و در پی راه‌حل‌های بدیل، زبان و فهم بین‌الذهانی را به کار می‌گیرد و به مثابه یک شیوه زیستی که در کردارهای گفتمانی انسان ظهور می‌یابد، به امکان توافق براساس توان بالقوه و نهفته در زبان امیدوار است (انصاری، ۱۳۸۴: ۲۳۲-۲۰۰). هابرماس بر آن است که لیبرالیسم را از ورطه جدال و چالش‌ها که پیامد پلورالیسم ارزشی است، دور سازد و برای این امر با تمایز قائل شدن میان اخلاق^۱ و نظام اخلاقی^۲ که کثرت‌گرایی را بیشتر در حوزه خیر عمومی می‌بیند، به امکان نوعی توافق عقلانی می‌اندیشد. به عبارت دیگر این رویکرد ستیزه‌گری ارزش‌های متکثر را نادیده می‌انگارد (Habermas, 1979). به همین سبب، ناقدان این الگو را محصور در حوزه نظام اخلاقی و ناکام

1. Ethics
2. Morality

در ورود به عرصه امر سیاسی با ویژگی‌های خاص آن از جمله بحث قدرت و ستیزه تلقی می‌کنند. دموکراسی مشورتی سیاست را در اخلاق «مضمحل» می‌سازد (موفه، ۱۳۸۸: ۲۰۵-۱۹۷). منتقدان در نقد مبانی فکری الگوی هابرماس بر آن‌اند که تلاش در جست‌وجوی راه‌حل عقلانی و نهایی تنش بنیادین دموکراسی و لیبرالیسم گمراه‌کننده، بیهوده و به‌نوعی نادیده گرفتن کثرت‌گرایی ارزشی و در نهایت نوعی واقع‌گریزی خواهد بود، و پیامدهای اندیشه‌هایی این‌چنین به‌جای کمک به دموکراتیزاسیون^۱ و اندیشه لیبرال‌دموکراسی، در جهتی مخالف، خود مسبب بحران در دموکراسی و برخوردهای شدید خواهد بود. از این نظر، این رویکرد به امکان اجماع‌گفت‌وگویی ریشه در اندیشه‌های آرمانی دارد که بر معصومیت ابتدایی بشریت و خیر ذاتی او به‌مثابه شالوده مقبولیت دموکراسی تأکید می‌کند. در این برداشت خوش‌بینانه از انسان، خصومت، برخورد و خشونت پدیده‌های منسوخ و قدیمی‌اند که با گفت‌وگو و اجماع می‌توان آنها را کنار گذاشت و به تفاهم و صلح رسید و این همان تصور خام از چشم‌داشت امکان تحقق اجماع عقلانی همگانی از مسیر گفت‌وگوست:

مشورت عمومی آزاد و نامحدود همه مردم در خصوص مسائل مورد علاقه یک امتناع مفهومی است، زیرا اشکال خاص زندگی که به‌عنوان موانع آن ارائه می‌شوند، شرط امکان‌پذیری آن نیز هستند؛ بدون آنها هیچ ارتباط و هیچ مشورتی شکل نخواهد گرفت. مطلقاً هیچ توجیهی برای برتر انگاشتن دیدگاه به اصطلاح اخلاقی متأثر از عقلانیت و بی‌طرفی که تحت توهمی باطل و پوچ رسیدن به اجماع عقلانی و جهان‌شمول را مجاز می‌دارد، وجود ندارد (موفه، ۱۳۸۸: ۲۰۴).

در سوی دیگر، لاکلاو و موفه براساس مبانی فکری پس‌اساختارگرایانه خود بر تضاد تأکید می‌کنند و از این‌رو در راهی متفاوت از هابرماس هستند که در پی زدودن خدشه از پروژه مدرنیته و تحقق جامعه دموکراتیک بر گفت‌وگو، تعامل و اجماع و وفاق تأکید می‌کند. در نظریه دموکراسی رادیکال از همگان خواسته نمی‌شود که با تکیه بر عقلانیت روشنگری و مدرن، منافع و مطالبات خاص خود را کنار بگذارند و در سایه اجماع و توافق بر اختلاف‌ها پایان دهند، بلکه در اینجا راهی برای تحلیل سیاست دموکراتیک در بطن و متن تضادها اندیشیده می‌شود. لاکلاو و موفه معتقدند که حتی در مارکسیسم نیز این تأکید بر عقل‌گرایی دیده می‌شود که خواهان سازش همگان در خصوص اراده مشترک جمعی است.

به‌گمان لاکلاو در کشورهای سوسیال‌دموکراتیک غرب، دولت به‌مثابه بازوی اجرایی و بوروکراتیک همان عقلانیت جمعی مورد اشاره پا به عرصه می‌گذاشته و در جایی مثل شوروی این بازو مخالفان را به‌عنوان کسانی که خارج از دایره عقل جمعی بوده‌اند، به دیوانگی متهم و

با آنها برخورد می‌کرده است. موفه معتقد است که حتی اگر در غرب امروز هم مجاری دموکراتیک ظهور کثرت‌ها، تضارب آرا و اندیشه‌ها، تلاقی تضادها و منافع وجود نداشته باشد، مردم گام در بی‌اعتنایی سیاسی و اجتماعی، قدم در راه بنیادگرایی، فاشیسم و تبعیض نژادی خواهند گذاشت (Laclau & Mouffe, 1998).

نظریه دموکراسی رادیکال لاکلائو و موفه در پی نشان دادن این است که در شرایطی که هویت‌های اجتماعی پاره‌پاره شده‌اند و دولت به‌عنوان جایگاه و محور قانونی سیاست از مرکزیت افتاده است، دموکراسی چگونه و به چه شکلی اجراشدنی است. این نظریه از یک سو بر کثرت‌گرایی اجتماعی و از سوی دیگر بر برابری، تأکید دارد. به‌عبارت دیگر با تأکید بر لیبرال‌دموکراسی و سوسیالیسم به‌طور همزمان و هم‌ارز (Laclau & Mouffe, 2001: 83-85) لاکلائو و موفه خواهان یافتن حدی وسط در پرهیز از توتالیتراریسم ارزش‌های قطعی مدرن، و بی‌هویتی، بی‌ثباتی و نبود قطعیت و ازهم‌گسیختگی پست‌مدرنیسم هستند، و در نهایت راه را در دموکراسی رادیکال می‌بینند و برای پرهیز از تمامیت‌خواهی در عصر پلورالیسم و در دفاع از کثرت‌گرایی همراه و رو به سوی عدالت و رهایی بر آن‌اند که دموکراسی لیبرال را رادیکال سازند (نش، ۱۳۹۸: ۲۸۶-۲۸۴). در این رویکرد سیاست امری فراگیر و جاری در تمام عرصه‌های زندگی است و نظم و امور اجتماعی «گفتمانی» و برساخته فرهنگ هستند که در متن فرهنگ نیز با ضدیت مواجه شده و بازتولید می‌شوند (لاکلائو و موفه، ۱۳۹۷: ۱۵۶-۱۵۴).

۲.۴. واقع‌گرایی و توجه به عرصه عمل و واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی

بسیاری از منتقدان هابرماس الگوی آرمانی او را ناموفق تلقی می‌کنند، و بر آن‌اند که عامل این امر نادیده گرفتن تنش بنیادین و اساسی‌ای است که میان لیبرالیسم و دموکراسی وجود دارد. یکی از مسائل اصلی در مورد الگوی هابرماس و اخلاق گفت‌وگویی او این است که چرا مشارکت‌کنندگان در گفت‌وگویی حتی آرمانی «که در آغاز متعهد به دیدگاه‌های هنجارین متفاوتی بوده‌اند، باید زمانی، یا اصلاً، به توافق برسند» (لسناف، ۱۳۹۴: ۴۰۸-۴۰۷). اخلاق گفت‌وگویی هابرماس مدعی است که هیچ قانون یا تصمیمی از نوع قانونی اعمال‌شدنی و تحمیل‌شدنی نیست، مگر آنکه همه افراد به یکسان متأثر از آن باشند، و همه آن را بپذیرند. به گمان لسناف، «هیچ دموکراسی‌ای تا به حال بدین شیوه کار نکرده است و نمی‌تواند بکند» (لسناف، ۱۳۹۴: ۴۰۸). نظریه اخلاقی هابرماس در واقع تک‌گویی‌ای (مونولوگی) است و نه گفت‌وگویی، زیرا گفت‌وگوی اعتباربخشی که اخلاق گفت‌وگو بر آن بنا می‌شود نه واقعی، بلکه آرمانی است، به این دلیل که در زندگی جاری و واقعی آن وضعیت آرمانی گفتار هرگز

پدیدار نخواهد شد. همچنین افرادی که از هنجاری که باید در مورد آن توافق کنند، متأثر می‌شوند یا در معرض تأثیرپذیری آن هستند، شاید افرادی که هنوز به دنیا نیامده‌اند، را هم شامل می‌شود که ممکن است توافقی را که در یک گفت‌وگوی واقعی به‌دست آمده است، نپذیرند.

اگر قرار باشد اخلاق گفت‌وگویی در عمل جاری شود، عامل اخلاقی تنها می‌تواند به این نتیجه برسد که چه نوع توافقی ممکن است در گفت‌وگویی آرمانی به‌دست آید. چنین چیزی تنها تمهیدی اکتشافی و تجسسی است که تنها در ذهن یک متفکر قابل استفاده است؛ به‌صورت مونولوگی (لسناف، ۱۳۹۴: ۴۱۰-۴۰۹). در خصوص روندهای کسب و اعمال قدرت دموکراتیک، آنچه در نظریه هابرماس به آن توجه چندانی نمی‌شود، این است که درون مرزهای حوزه عمومی، کنشگران تنها قادر به کسب نفوذند، نه قدرت سیاسی. بدون شک، نفوذ یا تأثیر افکار عمومی که کمابیش بر مبنای گفت‌وگو و در بستر بحث‌های آزادانه‌تر شکل گرفته باشد، متغیر تجربی بسیار مهمی است، اما نفوذ یا تأثیر این شکل از افکار عمومی تنها هنگامی به قدرت ارتباطی تبدیل می‌شود که از صافی رویه‌های نهادینه‌شده فرایند دموکراتیک «شکل‌گیری فکر و خواست» عبور کند و از مجرای بحث‌های پارلمانی وارد عمل قانونگذاری مشروع شود. جریان غیررسمی افکار عمومی، عقایدی را رواج می‌دهد که از منظر تعلق آنها به علایق و منافع همگانی آزموده شده‌اند. آنچه به تصمیمات سیاسی مشروعیت می‌بخشد، نه «نفوذ» صرف، بلکه نفوذ تبدیل‌شده به قدرت ارتباطی است که در نظریه هابرماس مشخص نیست که نتایج بحث‌های حوزه عمومی و کنش‌های ارتباطی چگونه باید به قانونی برای همه شهروندان تبدیل شود.

از سوی دیگر، در همین زمینه لاکلائو و موفه در مورد روندهای دموکراتیک کسب و اعمال قدرت در نظریه گفتمان خود به چگونگی برساخته شدن گفتمان‌ها از مسیر مفصل‌بندی عناصر می‌پردازند، و در عرصه اجتماعی به جنبش‌های اجتماعی و مسئله پوپولیسم به‌مثابه نمود واقعی الگوی رادیکال خود همت می‌گمارند. موفه خواهان تفسیر و برداشتی از هویت‌های اجتماعی است که در پی قدرت بخشیدن به مواجهه‌ای دموکراتیک میان این هویت‌ها باشد که به اشکال جدید همکاری و همبستگی در قالب‌های نوین مانند جنبش‌های اجتماعی نوین و حرکت‌های پوپولیستی از منظری که لاکلائو به آن می‌پردازد، نظر دارد (Laclau, 2005). الگوی دموکراسی رادیکال لاکلائو و موفه در رویکردی واقع‌گرایانه با نفی هرگونه تلاش برای انکار ستیزه‌گری بالقوه و نهفته در روابط انسانی و کوشش برای رسیدن به اجماعی بدون محدودیت، بر آن است که هر موقعیتی برای تأسیس یک «ما» به‌طور دقیق تعیین مرز با یک «آنها» است. در این رویکرد تضاد در جوامع دموکراتیک نباید و در عالم واقع

نمی‌تواند قلع و قمع شود، زیرا ویژگی بارز دموکراسی مدرن به رسمیت شناختن و مشروعیت بخشیدن به تضادهاست. به‌گمان موفه سیاست لیبرال‌دموکراتیک مدرن بدان محتاج است که «دیگران» نه به‌مثابه دشمنانی که باید نابود شوند، بلکه به‌عنوان «مخالف‌هایی»^۱ که با ایده‌های آنها می‌توان حتی به‌تندی مقابله کرد، اما نمی‌توان حق ایشان برای دفاع از عقایدشان را زیر سؤال برد، دیده شوند. بر این مبنا مهم آن است که «تضاد»^۲ نه شکلی از «ستیزه»^۳، بلکه شکلی از «مجادله»^۴ (جدال میان مخالفان) تلقی شود. به نظر لاکلاو و موفه دموکراسی زمانی کارکردهای خود را به‌خوبی و به‌طور مطلوب انجام خواهد داد که موقعیت‌های سیاسی دموکراتیک را به‌مواجهه فرا خواند. نادیده گرفته شدن این موضوع همواره این خطر را به‌همراه خواهد داشت که این مواجهه دموکراتیک به مقابله میان ارزش‌های اخلاقی مذاکره‌نشده یا اشکال جوهرگرایی تعیین هویت بدل شود (Mouffe, 2009: 555-561).

۵. نتیجه

درحالی‌که لاکلاو و موفه به شکلی انتقادی از پی‌پس‌اساختارگرایی طرحی سیاسی بر مبنای آرای ویتگنشتاین، دریدا، لاکان و مفاهیمی چون ارزش‌های احتمالی، قدرت و هویت، خودی و دیگری می‌پردازند، در سوی دیگر، هابرماس براساس میراث کانت و عقل، ارتباط و اجماع بیناسوژگی به اندیشه می‌پردازد (Habermas, 2006: 132). درحالی‌که فرایند عقلانیت ارتباطی هابرماس به‌نوعی اجماع بینادهنی نظر دارد، گفتمان برای لاکلاو و موفه به‌طور موقت ابژه‌ها را برمی‌سازد، و به شکلی نسبی معنا می‌بخشد. گفتمان هم در اندیشه‌های هابرماس و لاکلاو و موفه جایگاه و کارکردی دگرگونه و متفاوت دارد. هابرماس نظریه گفتمان را به‌مثابه نظریه‌ای زبانی می‌پروراند، و آن را در برابر عقل سوژه محور به‌کار می‌برد. در مقایسه، برای لاکلاو و موفه توافق عقلانی نهایی ناممکن است. این مسئله تنها به‌دلیل اینکه عقلانیت حالت متکثر دارد نیست، بلکه به این دلیل است که معنا و ابژه‌ها همواره به‌طور موقت و نسبی در متن گفتمان بر ساخته می‌شوند.

براساس این افکار و مبانی، هابرماس مدل دموکراسی عقلانی را پیشنهاد می‌کند و لاکلاو و موفه بر مدل رادیکال تأکید می‌ورزند (Tambakaki, 2009: 102)؛ مدلی که تقابل و اسپین مدافع عقلانیت مدرن با شالوده‌شکنی پست‌مدرنیستی را به نمایش می‌گذارد. در گرایش فکری پست‌مدرن لاکلاو و موفه که در آن تأکید بر قطعیت‌های تاریخی کمرنگ شده و کثرت‌ها و

1. Adversaries
2. Conflict
3. Antagonism
4. Agonism

تضاد آنها پذیرفته می‌شود، می‌توان نوعی خوش‌بینی و امیدواری توأم با واقع‌نگری نسبت به آینده آرمان‌های دموکراتیک دید. هابرماس در رویکردی عقلانی می‌کوشد تا سیاست دموکراتیک را از تضاد و کشمکش بزدايد، و این امر را از راه کنش ارتباطی، عقلانیت ارتباطی، وضع آرمانی گفت‌وگو و نهادهای لیبرالی ممکن می‌داند. وی امیدوار است که در وضعیت کلامی آرمانی و از مسیر کنش ارتباطی و فهم بین‌الذهانی همگان را به تفاهم برساند، اما در نظریه هابرماس تکثر گروه‌ها و ارزش‌ها و به‌عبارتی ماهیت و جوهر ستیزنده سیاست و نیز جدال بر سر قدرت در پس خوش‌بینی به امکان گفت‌وگو و توافق و اجماع عقلانی در شرایط آرمانی نادیده گرفته می‌شود. خوش‌بینی‌ای که گفته می‌شود حتی ممکن است در پی رساندن همگان به توافق و مصالحه در اجماع عقلانی آرمانی، در واقعیت به تمامیت‌خواهی گروه، جریان یا اندیشه‌ای که خود را تجسم عقلانیت می‌داند منجر شود. به‌عبارت دیگر، از دید صاحب‌نظران عرصه اندیشه سیاسی، این رویکرد جهان‌وطنی و مبتنی بر رضایت، در حل و فصل خیالبافه تضادها و به دور از هر راهکار عملی‌ای، نه‌تنها بصیرت سیاسی خود را از دست می‌دهد، بلکه همچنین به شکلی تلویحی گام در راهی خطرناک می‌گذارد.

لاکلائو و موفه، در برابر هابرماس که بیان می‌کند عقلانیت بین‌ذهنی می‌تواند تضادها را تقلیل دهد، و اختلاف‌ها را برطرف و حل کند، می‌کوشند قدرت، هژمونی، غیریت، تضاد، کشمکش و مجادله را در کانون توجه قرار دهند، و در نظریه دموکراسی پسا‌ساختارگرایانه خود بر آن‌اند که سیاست دموکراتیک ضمن پذیرش قدرت و کثرت، باید این آنتاگونیسم را اهلی و رام سازد و آن را از راه تولید پروژه‌های متضاد سیاسی توسط شهروندان به کوشش و رقابت^۱ بدل کند. در دیدگاه آنها، سیاست دموکراتیک باید بکوشد در یک حوزه عمومی ستیزنده، سرزنده و پرتحرک مصاف هژمونی‌های سیاسی مختلف را به نظاره بنشیند، و با تأیید امر سیاسی و نبود امکان نابودی تضاد و جنبه‌های آنتاگونیستی زندگی اجتماعی، پایه‌های دموکراسی لیبرال را استحکام بخشد. در مجموع می‌توان گفت هابرماس بر مبنای مفاهیمی چون کنش ارتباطی عقلانی و وضعیت گفتار آرمانی، به تفاهم و اجماعی بین‌الذهانی و مصالحه و توافق در الگویی مشورتی از دموکراسی می‌اندیشد، درحالی‌که لاکلائو و موفه با برساخته و گفتمانی پنداشتن مناسبات سیاسی و اجتماعی بر آن‌اند که در گذر از فکر قطعیت‌های تاریخی و عقلانیت فراگیر و اجماع نهایی، با تأکید بر نبود امکان نادیده انگاشتن یا حذف قدرت، هژمونی، غیریت، تضاد و کشمکش از جامعه، با الگویی مجادله‌ای از سیاست دموکراتیک، به سامان نیک سیاسی برسند.

1. Agonism

در نهایت، براساس مطالعه مقایسه‌ای با درنظر گرفتن دو متغیر «نحوه مواجهه با مسئله کثرت‌گرایی ارزش‌ها و منابع و گروه‌های قدرت سیاسی و اجتماعی» و «واقع‌گرایی و توجه به عرصه عمل و واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی»، برای مقایسه دو الگوی پساساختارگرایی دموکراسی (یعنی الگوی دموکراسی مجادله‌ای لاکلائو و موفه و دیگری الگوی دموکراسی مشورتی هابرماس) به‌نظر می‌رسد که الگوی مجادله‌ای لاکلائو و موفه با توجه به واقعیت تکثر منابع قدرت سیاسی و اجتماعی و تنوع ارزش‌ها و با تأکید بر واقعیت آنتاگونیستی زندگی اجتماعی، امکانات دموکراتیک و تحقق‌پذیری بیشتری دارد که یکی از عوامل مهم این امر به مبانی فکری پساساختارگرایانه لاکلائو و موفه بازمی‌گردد.

بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد، و تمام مسائل اخلاق در پژوهش شامل پرهیز از دزدی ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره، به‌طور کامل رعایت شده است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. انصاری، منصور. (۱۳۸۴) دموکراسی گفتگویی: امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن هابرماس. تهران: مرکز.
۲. جلاتی‌پور، حمیدرضا؛ جمال محمدی. (۱۳۹۸) نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی. تهران: نی، چ ۸.
۳. لاکلائو، ارنستو؛ شاننال موفه. (۱۳۹۷) هژمونی و استراتژی سوسیالیستی به‌سوی سیاست دموکراتیک رادیکال، ترجمه محمدرضایی. تهران: ثالث، چ ۲.
۴. کرایب، یان. (۱۳۹۹) نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر. تهران: آگه، چ ۴.
۵. کوثری، مسعود. (۱۳۸۷) «روش مقایسه‌ای»، در: عباس منوچهری، رهیافت و روش در علوم سیاسی. تهران: سمت.
۶. لچت، جان. (۱۳۹۸) پنجاه متفکر بزرگ معاصر: از ساختارگرایی تا پسامدرنیته، ترجمه محسن حکیمی. تهران: خجسته، چ ۷.
۷. لسناف، مایکل ایچ. (۱۳۹۴) فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: ماهی، چ ۵.
۸. موفه، شاننال. (۱۳۸۸) «در حمایت از مدل مجادله‌ای دموکراسی»، در: نوئل اسولیان و دیگران، نظریه سیاسی در گذار، ترجمه حسن آب‌نیک. تهران: کویر، ۲۱۴-۱۸۷.
۹. میلر، پیت. (۱۳۹۸) سوژه، استیلا و قدرت، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نی، چ ۸.
۱۰. نش، کیت. (۱۳۹۸) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: کویر، چ ۱۶.
۱۱. هابرماس، یورگن. (۱۳۹۶) جهانی شدن و آینده دموکراسی، منظومه پساملی، ترجمه کمال پولادی. تهران: مرکز، چ ۷.

۱۲. هابرماس، یورگن. (۱۳۹۹) *دگرگونی ساختاری حوزه عمومی (کاوشی در باب جامعه بورژوازی)*، ترجمه جمال محمدی. تهران: افکار جدید، چ ۵.
۱۳. هرسیچ، حسین. (۱۳۸۱) «روش مقایسه‌ای: چیستی، چرایی و چگونگی به‌کارگیری آن در علوم سیاسی»، *مجله دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه اصفهان*، ۱۳، ۱: ۷-۱۷. در: <http://ensani.ir/fa/article/download/291105> (۱۴۰۰/۳/۱۲).
۱۴. هلد، دیوید. (۱۳۹۷) *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر. تهران: روشنگران و مطالعات زنان، چ ۴.
۱۵. هولاب، رابرت. (۱۳۹۷) *یورگن هابرماس نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی، چ ۲.

(ب) انگلیسی

16. Avgitidou, Athena; and Eleni Koukou. (2008) "The Defender of Contingency: An Interview with Ernesto Laclau," *Intellectum* 5: 85-95. Available at: <http://intellectum.org/articles/issues/intellectum5/en/ITL05p085095> (Accessed 30 November 2021).
17. Habermas, Jurgен. (2006) *The Divided West*. Cambridge, UK: Polity Press.
18. Habermas, Jurgен. (1996) *Between Facts and Norms: Contribution to a Discourse Theory of Law and Democracy*. Cambridge, UK: Polity.
19. Habermas, Jurgен. (1990) *On the Logic of the Social Sciences*. Cambridge, UK: Polity.
20. Habermas, Jurgен. (1987) *The Theory of Communicative Action*. Cambridge, UK: Polity, Vol 2.
21. Habermas, Jurgен. (1984) *The Theory of Communicative Action*. London: Heinemann, Vol 1.
22. Habermas, Jurgен. (1979) *Communication and the Evolution of Society*. Boston, MA: Beacon Press.
23. Laclau, Ernesto. (2006) "Ideology and Post-Marxism," *Journal of Political Ideologies* 11, 2: 103-114, <DOI:10.1080/13569310600687882>.
24. Laclau, Ernesto. (2005) *On Populist Reason*. London: Verso.
25. Laclau, Ernesto. (1991) "God Only Knows," *Marxism Today*. Available at: http://www.amielandmelburn.org.uk/collections/mt/pdf/91_12_56.pdf (Accessed 30 November 2021).
26. Laclau, Ernesto; and Chantal Mouffe. (2001) *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London: Verso.
27. Laclau, Ernesto; and Chantal Mouffe. (1998), "Hearts Minds and Radical Democracy," redpepper.org.uk. Available at: <https://www.redpepper.org.uk/hearts-minds-and-radical-democracy> (Accessed 30 November 2021).
28. Mouffe, Chantal. (2009) "Democracy in a Multipolar World," *Millennium: Journal of International Studies* 37, 3: 549-561, <DOI:10.1177/0305829809103232>.
29. Tambakaki, Paulina. (2009) "Cosmopolitanism or Agonism? Alternative Vision of World Order," *Critical Review of International Social and Political Philosophy* 12, 1: 101-116, <DOI:10.1080/13698230902738619>.
30. Thompson, John; and David Held. (1982) *Habermas: Critical Debates*. London: Macmillan Education.



Research Paper

A Comparative Study of the Models of Democracy Developed by Habermas, Laclau and Mouffe

Sara Najafpour^{1*}, Ali Tadayyon Rad²

¹ Assistant Professor, Department of Law and Political Science, Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran

² Assistant Professor, Department of Law and Political Science, Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran

Received: 19 July 2021, Accepted: 20 June 2022
© University of Tehran

Abstract

There is no doubt nowadays about the attractiveness of democracy as an accepted model of government, and concurrently there is an awareness of its shortcomings and drawbacks. Consequently, many scholars including political philosophers are trying to use different approaches in order to develop proper and more efficient models of democracy. From a post-structuralist point of view, Habermas, Laclau, and Mouffe seek to provide models of democratic politics and government that are more successful in establishing a good democratic order. Considering the conflictive and clashing political and social interests, ideas, and tendencies, it is not an easy task to address the inadequacies of previous models of democracy. By comparing Jürgen Habermas's deliberative theory with the agonistic democratic approach of Laclau and Mouffe, the authors' objective is to study the two models of democracy proposed by these three thinkers, and find suitable answer to the following key research question: Which of these two post-Marxist theories has more democratic and realistic possibilities? They use qualitative content analysis of written texts to examine the two models of democracy in dealing with the pluralism of values and sources of political and social power. The strengths and weaknesses of each of the two theories are explained, and the democratic possibilities, specifically in terms of the underlying factors of feasibility and achievement are discussed.

The conclusion is that Habermas post-structuralist theory of deliberative democracy will not be able to pave the way for inclusive, adequate and long-lasting democratic rule by bridging the gap between opposing views and interests of a plurality of groups in the social sphere, and overcoming power struggles and conflict of interests through deliberation. In contrast, Laclau

* Corresponding Author Email: s.najafpour@scu.ac.ir

and Mouffe's model of democracy is based on the acceptance of dissent and antagonisms, and the idea that oppressive power relations in the societies must be challenged through agonistic contestation. The authors argue that Laclau and Mouffe's model of democracy is more realistic than Habermasian model due to its emphasis on the impossibility of ignoring or removing power struggles, hegemony, antagonisms and conflicts from the society. By recognizing the relations of power in societies and the need to change them, it is more effective for establishing a proper political order.

Keywords: Deliberative Democracy, Radical Democracy, Jürgen Habermas, Ernesto Laclau, Chantal Mouffe

Declaration of conflicting interests

The authors declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship, and/or publication of this article.

Funding

The authors received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

ORCID iDs: <https://orcid.org/0000-0001-7529-1437>

References

- Ansari, Mansour. (2004) *Democracy-ye Gofteghoi: emkânât-e andîsheh'hâ-ye mikhâil bâkhtin va jurgen Habermâs (Deliberative Democracy: Democratic Possibilities of the Ideas of Mikhail Bakhtin and Jürgen Habermas)*. Tehran: Markaz. [in Persian]
- Avgitidou, Athena; and Eleni Koukou. (2008) "The Defender of Contingency: An Interview with Ernesto Laclau," *Intellectum* 5: 85-95. Available at: <http://intellectum.org/articles/issues/intellectum5/en/ITL05p085095> (Accessed 30 November 2021).
- Craib, Ian. (2019) *Nazariyeh-ye ejtemâ'i modern az pârsons tâ Hâbermâs (Modern Social Theory from Parsons to Habermas)*, trans. Abbas Mokhbar. Tehran: Agah, 4th ed. [in Persian]
- Habermas, Jürgen. (2020) *Degargoni-ye sâkhtâri-ye hozeh-ye omomi (kāvoshi dar bâb-e jâme'eh-ye borzhoâzi (Structural Transformation of the Public Sphere: an Exploration of Bourgeois Society)*, trans. Jamal Mohammadi. Tehran: Afkâr-e jadid, 5th ed. [in Persian]
- . (2017) *Jahâni'shodan va âyandeh-ye democrâcy; manzomeh-ye pasâ'melli (Globalization and the Future of Democracy; Post-National Constellation)*, trans. Kamal Poladi. Tehran: Markaz, 7th ed. [in Persian]
- . (2006) *The Divided West*. Cambridge, UK: Polity Press.
- . (1996) *Between Facts and Norms: Contribution to a Discourse Theory of Law and Democracy*. Cambridge, UK: Polity.
- . (1990) *On the Logic of the Social Sciences*. Cambridge, UK: Polity.
- . (1987) *The Theory of Communicative Action*. Cambridge, UK: Polity, Vol 2.

- . (1984) *The Theory of Communicative Action*. London: Heinemann, Vol 1.
- . (1979) *Communication and the Evolution of Society*. Boston, MA: Beacon Press.
- Held, David. (2018) *Model'hā-ye democrācy (Models of Democracy)*, trans. Abbas Mokhbar. Tehran: Roshangarān and Women's Studies, 4th ed. [in Persian]
- Hersij, Hossein. (2002) "Ravesh-e moghāyeseh'i: chisti, cherāi va cheghonegi-ye bekār'giri-ye ān dar oloom-e siāsi (Comparative Method: What it is, Why and How to use it in Political Science)," *Majale-ye dāneshkadeh-ye oloom-e edāri va eghtesādi-ye dāneshgāh-e esfehān (Journal of the Faculty of Administrative and Economic Sciences of Isfahan University)* 13, 1: 7-17. Available at: <http://ensani.ir/fa/article/download/291105> (Accessed 2 June 2021). [in Persian]
- Holub, Robert C. (2017) *Jurgen Habermās nagh dar hozeh-ye omomi (Jurgen Habermas: Critic in the Public Sphere)*, trans. Hossein Bashiriyeh. Tehran: Ney, 2nd ed. [in Persian]
- Jalaipour, Hamidreza; and Jamal Mohammadi (2018) *Nazariyeh'hā-ye moteakher-e jāme'eh'shenāsi (Late Theories of Sociology)*. Tehran: Ney, 8th ed. [in Persian]
- Kothari, Massoud. (2008) "Ravesh-e moghāyeseh'i (Comparative Method)," in Abbas Manouchehri, ed. *Rahyāft va ravesh dar oloom-e siāsi (Approach and Method in Political Science)*. Tehran: Samt. [in Persian]
- Laclau, Ernesto. (2006) "Ideology and Post-Marxism," *Journal of Political Ideologies* 11, 2: 103-114, <DOI:10.1080/13569310600687882>.
- . (2005) *On Populist Reason*. London: Verso.
- . (1991) "God Only Knows," *Marxism Today*. Available at: http://www.amielandmelburn.org.uk/collections/mt/pdf/91_12_56.pdf (Accessed 30 November 2021).
- Laclau, Ernesto; and Chantal Mouffe. (2018) *Hezhemoni va estrātegi-ye sociālisti be soye siāsat-e democratic-e radical (Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics)*, trans. Mohammad Rezaei. Tehran: Sāles, 2nd ed. [in Persian]
- . (2001) *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London: Verso.
- . (1998), "Hearts Minds and Radical Democracy," redpepper.org.uk. Available at: <https://www.redpepper.org.uk/hearts-minds-and-radical-democracy> (Accessed 30 November 2021).
- Lechte, John. (2019) *Panjāh motefaker-e bozorg-e moāser: az sākhtār'garāi tā pasā'modernite (Fifty Great Contemporary Thinkers: from Structuralism to Postmodernity)*, trans. Mohsen Hakimi. Tehran: Khojaste, 7th ed. [in Persian]
- Lessnoff, Michael H. (2015) *Filsophān-e siāsi-ye gharn-e bistom (Political Philosophers of the Twentieth Century)*, trans. Ezzatollah Foulavand. Tehran: Mahi, 5th ed. [in Persian]

- Miller, Peter. (2019) *Sojeh, estilā va ghodrat (Subject, Domination and Power)*, trans. Niko Sarkhosh and Afshin Jahandideh. Tehran: Ney, 8th ed. [in Persian]
- Mouffe, Chantal. (2009) "Dar hemāyat az model-e mojādelei-ye democrācy (In Support of the Controversial Model of Democracy)," in Noel O'Sullivan et al., ed. *Nazariyeh-e siāsi-e dar gozār (Political Theory in Transition)*, trans. Hassan Abniki. Tehran: Kavir, 187-214. [in Persian]
- . (2009) "Democracy in a Multipolar World," *Millennium: Journal of International Studies* 37, 3: 549-561, <DOI:10.1177/305829809103232>.
- Nash, Kate. (2019) *Jāme 'eh'shenāsi siāsi-e moāser (Contemporary Political Sociology)*, trans. Mohammad Taghi Delfrooz. Tehran: Kavir, 16th ed. [in Persian]
- Tambakaki, Paulina. (2009) "Cosmopolitanism or Agonism? Alternative Vision of World Order," *Critical Review of International Social and Political Philosophy* 12, 1: 101-116, <DOI:10.1080/3698230902738619>.
- Thompson, John; and David Held. (1982) *Habermas: Critical Debates*. London: Macmillan Education.



This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC-BY) license.